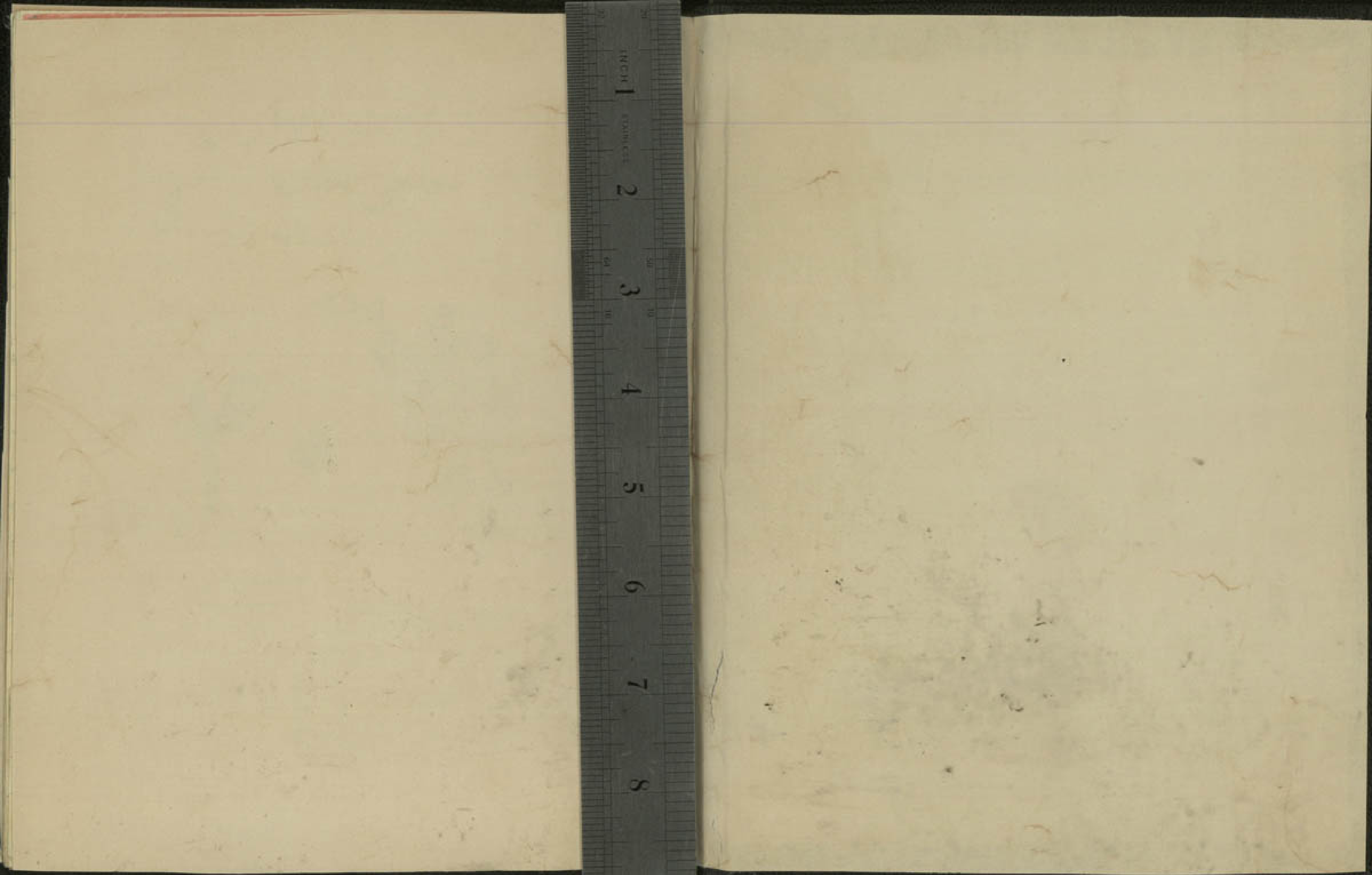

INCH 1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13



۸۸۹۰۸ ۹۸۹۴

و نوشت افزار

حاجی خان

[illegible]ران ـ امیریه مقابل قلعه وزیر



۴۰

۴

جلد دوم

۱

ص۰۹



۹۸۹۴
———
۸۸۹۰۸

جلد دوم

ب	ص	
۱۰	۲	**۱**

در آن بیش که بودم ز خویشتن آگاه   بجاه تو ز فتن آگاه شد جهان نشان

در چهار بیت قبل کلمه (نشان) گذشته است

بتو نشان دهم از تو بهر آنکه ترا   تو نشناسد ای شاه جز ترا نشان

در بیت که در این بیت بین بیت اول و (نشان) محرّف (انسان) باشد

صحیح است .

ب	ص	
۱۰	۴	**۲**



چنانکه سال نو آورد مرترا تربیت :   خجسته بادت سال نو بر سبه کیهان

قطع نظر از اینکه این قصیده که مطلعش این است :

کبود بادا دل توای ملک وفا بیت   کبود باسیر پاک تو بهر اسمان

معلوم دیده است که در عنصری باشد به علاوه یک بیت کلمه کیهان مکرر شده است :

همی بجوید مهر ترا اهل رحمت   همی بجوید امر ترا کیهان   شاید یکی دیگر از کلمه در [illegible]

دیوان عنصری [illegible] بوده است در تمام ابیات قصیده [illegible] در این [illegible] بوده باید باشد .

ب	ص	
۱۲	۵	**۳**

تا بدست شاه باشد تازه باشد بفنون   گلشن بخواهر او تیز باشد بافنان

این بیت مختصر است که از قرائت نسخه مدح شاه بر [illegible] . برخی از ادبا را عقیده بر این است

که کلمه (تازه) محرّف (رمان) است در صورت ظاهر ما دارد با فنون تناسبی بر جود است

[illegible] آن بیرون که شاید در دست [illegible] ولی [illegible] این [illegible] بیشتر آید که مار در دست شاه

[illegible] تناسبی ندارد و [illegible] با فنون بر [illegible] تناسبی دارد [illegible] صفت تازه و تیز هم

[illegible] بیرون و [illegible] ام [illegible] ساق [illegible] در [illegible] جاه [illegible] تازه [illegible]

تعبیر شاعر است

که گونه [illegible] مار

افسون بر دار است

بیش از حد مار است .

ب	ص	
۱۶	۴	چنانکه سال تو آورد	ع هو چنانکه سال نو
۱۴	۴	همی بجوید امر ترا کیهان	= . . کیهان
۹	۲۵	[illegible] تو ده خوانی	[illegible] ردوده خوانی



س	ص	
۸	۱۰	**۴** چو مجلس ملک شرق از نثار ملوک / بجعفری و بیدل نهفته شاد روان ز جعفری و بیدل چگونه نزدی بوده اند و چرا این نامها تشبیه شده اند
۱۰	۱۲	**۵** هم از نیاز کی رای نغمه یا رائد / امیرزاده بند او نزد او دهان ۱ـ امیرزاده بند او گویا هیچ نبوده و امیرزاده کس ن بوده این امیرزاده هم هم نام است آیا ابوالفوارس بهاءالدوله بوده که بشر مورد انده بوده.
۶	۱۰	**۶** اگر نه گوهر ناسفته ابر بند چو صدف / چرا نشد زدگان ناگفته وقت چوال تبان مرحوم علامه قزوینی در حاشیه مرقوم داشته اند که تناسب و جهت مصراع با یکدیگر معلوم نیست، و حق با ایشان است ولی اگر بجای (نه گوهر) نگوهر بخوانیم معنی تر به خواهد.
۳	۸	**۷** همی بماند گفتن ز پی و ریحه شود / ز باره باره آن بجا رسار شان ۱ـ اختلاف نسخ: ز باره باره آن شکباره، ز باره باره آنچه کرانه، ز باره باره بلچ، ز باره باره آن به کرانه. ظاهراً اقوی مجرب است.





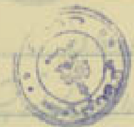
ص ۷۸ س ۱۰

شاید: از پریشی که او بزیست همی

(مخفف بزیست)

(چنانکه در مصراع دوم گریست (مخفف گریسته است))

۱



س	ص	
		۸
۳	۱۵	شکفته شد گل در باد خزان تو زنده باد خرانبد بزبانه
		۱ – این قصیده تنها مختصر قصیده ایست که در دیوان آمده ... در حاشیه بجای شکفته، شکسته آمده و بهتر است که شکسته بهتر از شکفته است و اگر فرده می‌نوشت بهتر از هر دو می‌بود .
		هر گز دوست ای سر زلف پریست که حکایت یک جا نیانه
		۱ – دوست ... نیاده است که یا رفته است ، ... بهتر باشد .
		سپید سر ... ای ... دین بهر فضل و هر فنی یگانه
		۱ – یگانه ، بجز یگانه یا یگانه‌ای صحیح است ،
		ز مهر ... است هر مهر ماه هر ره بر جنح گردد صولجانه نی آه آغاز آمد است
		۱ – ظاهراً (زبهر) درست است (زرهر) الا اگر صنعت ، ه ، مهر ازین بر برد .
	۱۷	تو تا بید مروت را فضائل تو تاریخ فتوت را زمانه
		۱ – در اینجا بجای تو دید بدیدگفت تالیف است نه تا بید ،
		۹
۱۰	~~۲۴~~ ۲۵	ببار حسن تو بر ای گرد سنگ برده بر ابست بجوئی چو رخت خشق را بند لالای
		۱ – چند نسخه : بجشم خونیی مکی بر د خش راند لای ، بجشم جو رکن ، بجشم جو رکن و ...
		این اخیر ظاهرا اصح است .
		۱۰
۱۱	۲۶	زبان کسی ... درس ام برخم کسیه دوست برخم یار بودم زبان ناراحتی
		۱ – ۲ – در بعضی از نسخ ... ابست و در بعضی در ... زبان ...
		اگر ... (زبان) بودی با زبان ... زبان بجز دگر آمده است مانند قبل در این صورت شاید زبان هم صحیح باشد .

۱۱

۱۴ ۲۶ مبارک باد این جشن مهرگان بزرگ — نصیب شمر از این جشن برگذر برپای

۱ـ اختلاف نمره ۲: برگذر و بپای ، برگذر برپای نظر بنده آخری بهتر است

صحیح است



۱۳

۶ ۲۷

گر عنصر بلمی عدو تو هکشنده یی زده — آن زده که کاشته است در عالیه بر شتری

باز بر گردد با ننگ و نیاز آرد ترا — باز ای ... که بود با ننگ دری

۱ـ اختلاف نسخ: که کاشته است ، که کاشتست . تصور بنده که کاشته صحیح باشد برای آنکه

میگوید که تو از عنصر (که به اندلف) بلمی (دعوی) زده هکشنده‌ای این درست است ولی آن زده را

که بر ~~[illegible]~~ که بر اهل خط کاشته است عالیه از خط و نوشتن هم گردن

بجا رفته . و کاشته هم درست می‌آید .

۲ـ اختلاف نسخ: باز برگردی و ننگ و نیاز آرد ترا ، باز برگردی تو و ننگ نیاز آرد ترا

باز ابرگری و مرگ نیاز آرد ترا ، باز برگری تو و ننگی نیاز آرد ترا کدام یک صحیح تر است ؟

۱۴

۲ ۳۷

بر لب چون دانه نارست و بکین — نیز که بوزن اندر نهفته

متن صحیح است

۱ـ در نسخ ار نمره ۱: دانه نار ستی . من بعد از یون درسی نیامی ... الله اکبر ... خود در نسخه

امینی بوده رمان املیسی ... است که ... افتاده . املیسی ...

۱۴

۳ ۳۸

... نرد زنقت لب طع منصری — ... نرد در ردیف خلقت مرم ... قرنی

آیا عنصری قرنی را قریب خود می‌شمارد ؟

۱۵



۳۸ دلبر مسکین دلم سرکوب دو رو ب   دو رویی برای خونی دگر پیش بارد

عنبر گم رنگش جهره بیل چشمش   جهره برزنا نش عوض قدش بارد ماند

سرگشته چون او   بکنه چو بری دارد

این غزل به جهت دلیل در اه فرد نسخ ربود بوده است علاوه بر غلطی که دارد یک نوع جهیر شیوه ارادت [illegible] است

۱۶

جان گفتم از فرقت آن نگار   که میرم ز عشقش ببلغار غار (کذا)

این غزل در صفت جانش کرده است اهم از آنکه در عنصری شنیده باشد سنی غار ایا بعد غار برای است نیز در عشق در جبار و در غار میرم یا اینکه غار با برا [illegible] معنی ناخوش است ؟

۲ یا ۶ ؟ کی جوی خون خواهی ای دلربای   رخان مرا اندر آن جوی جوی

در ابیات شعرا بسیار دیده شده که عاشق رخ زرد [illegible] اهم باقی از جوی زرد و جوی [illegible] کرد نه از جوی خون گر اینکه از پس رود [illegible] شده بود برای تغییر رنگ [illegible] در جوی خون گفته است .

۱۷

۴۰۶ ۱۱

بری جهان چه شناسی مجسمه در خلاد   که تنگ خیت ولی بی سنگ ناب دهد

۲ سیاه و پیش [illegible] دل روشن بیدی   خود ز بهره تاب همی عراب دهد

کی جاکه خدا ابی همی عذاب کند   کی جا که خدا ابی همی ثواب دهد

۱ــ سیاه دیرش [illegible] این مصراع معلوم است ظ : سیاه و دیرش [illegible] .

۲ سیاه نامه شد روی و سپید نامه شد روی

۳ ۵۰

۱۸

چون باد در آن زلف چرخی گرد — از ق دم تنگ قمیری گرد

۱— چند خرخ : در آن زلف عبیری گرد . ۲— تنگ قمیری مشکل نیست شاید عود قمیری است .

عود قمیری صحیح است

۲ ۵۹

۱۹

آمد در لب ترا رنگ نغزی — که هر سخنی همی فشاری نکوی

۱— نغزی چه معنی دارد آیا معنی نغزی است که نغزی مخفف آن است .

نغز بمعنی جماعت

۱۴ ۷۶

۲۰

هر که پا به گسسته گیسنه را — دور باشد بباده گسسته را

۱— گیسنه : ریحان برو کیجیده ، ۲ بباده و تباده یا بباده معنی درستی ندارد شاید زتباهیها باشد که معنی کتاب دگرگشت بخته ترند ، دفتر گسسته است .

بعقیدت

۹ ۹۲

۲۱

دارم نامی که گرده نغزی نیک بود — که نغزی تک ضعیف است و نامی نیک زکوه است

۱— معنی شایانی ندارد و صحیح ترجمان البلاغه در حاشیه حواشی نوشته است که زکوه اهل زکوه است که تا اوان اندر چشم شده است ، شاید صحیح باشد

که نغزی نکو بکرد است یا ختم است و نام نیک زکات است

۹۴

۲۲

غزل رود که وار ، به درود . . . . . شعر دیگری در بیت ده کار نوشته است ؟

سطر ۱۱	ص ۲	زبان کنیه ورش	۶ هو زبان کنیه ورش
سطر ۱۵	۲۶	۵ طرّم کش لذکه کوه علم ع	۶ - هو : ب ط ، ف ع تکی در کوه کوه علم بزن



۲۳

۳ ۹۸ چگونه کرد مران دلبر ای یاد دین را — نازش چون کند از ناز پیش ور لوکر

دلبرانام لطف و دلکرنا نوشته ادبی رسم شدی است

ا— نخه کان اوّل از باز پیش ور لوکر . دلبرا شرح حال خود برای بنده معلوم شده دلکرم معلوم نیست

کجاست

۲۴

۲ ۹۹ چرای کوره و داوود نا مور چیپال — چو دلبرا نجسته و صد هزاران گر

ا— چیپال را نا مورد وصف کردن جایز است — ۱۲ بحر) هم خوانده میشود — ای قیران

بحر ودرا بر خسرو) خواند .



۲۵

۹ ۱۰۱ه ای برسر خوبان جهان چون سر هنگ — بشر ونبت ادره نا دیه فرچنگ

این بیت از دستنت محترم بلندی شکل آورند ولی فرچنگ را به معنای زبان تشنه کردن یکی لند

به خوبی است . دو فرهنگ ادبی جدید اقبال در صفحه ۲۸۷ سرچنگ و فرچنگ آمده

با قبول از نخه کان ایجاد ، و نخه دیگری فرجه به قدم ، و در اینجا سرچنگ را سرهنگ معنی کرده

و در نخه جدید با قدم و فرچنگ را گفته است که به بیت است و در صفحه ۳۰۳ فرچنگ بیابانست

معروف در راه خوارزم . اگر سرچنگ بعنی سرهنگ بدست آید و فرچنگ هم بیابان باشد

البته برای محترم بلند هم شکل خوب خواهد بود و آن رکه هم ازان برود .

۵ ۱۰۲ هیون چو جنگ آورد روی بقند بره — بگیرد جنگ آنها به پر خیال حلال

بحر ما بجواب در بحر جنگ . معنی روشن نیست . بیدان هم معنی ... زیر است

اگر از بیرا به جای حنا می توان گرد که این تفسیر کی است که چون ابیات جنگ آورد و زمین بران است حلال که

به طلب جنگ می نوردند در کشتی رو چون آوای جنگ می آید .

ستام صحیح است یا ستام نقی برای است دلیل .

ستام صحیح است

۲۷

۱۲ ۱۰۳ ترا توده و توده بسیت و سی بیچاره ای — نماند هیچ یک با همه زبودی آن می زدستم

جای نظر ای بسته که به جت تجزیه زیادی بر خورده و بنده ما اصلاح کرده . (توده فقره ۹)

ترا توده و توده بیش است و سی بیچاره راکی — نماند آن کی با همه زبودی آن یک اندرم

یا : نماند کی

۲۸

۲ ۱۰۴ گسسته مجب جوری هم اندران ساعت — بهر تنی بساید نه افتد و دوران — دکدام

جوری را هم عجب معنی کرده است ولی بنده نتوانستم در فرهنگ ها لغات عربی اینرا پیدا کنم

تا معنی مبهم است .



۲۹

۷ ۱۰۸ بخوردم گرد کشتی درنگی هنوز   زگرد غم زده است بهر دشت و گردری   بجوا

خوردم گرد کشتی درنگی هنوز   جبین غم تو به دشت و گردری   اتال

در بیت اول اگر در بخوردم (ب) را برداریم (و) را در مصراع دوم نو ببرد وزن بیت هم تمیم صحیح می‌گردد

۳۰

۷ ۱۰۵

تا چو ماهی از قمر ناب بخور   تا بجوانان وردوار پر گل سرخ کمان

این بیت در نسخه‌های بخواهد ناپیدا برای ... با غلط آمده است؛ چونکه است که آب بجوی دیگر درود

مشکوک است)

۳۱

۶ ۱۰۵

آن چه رسید است آن شکفته گردش اندر کمان   وان چه جوالده است خنده تا ل پیر بگیرشان

این دو مصراع از حیث صنعت نوعی درست نظر نیاید که در اوائل روی را بیان بود گفته و در دوم

زلف جوالده .

۳۲

تا ما و ما بکشی و کشی به حورا   کاکلیت رساتیز رخ یکورا . . .

رفتم بر لب تا بر ارض کم   کفتا که تخت ببوابی بدر خویم . .

این دو رباعی در جای نیز از ... و مجمع الفصحاء بنظر رسیده است؛ این دو رباعی کوی بیرون نسخه ام کتاب

۱۰

س ۱۰ ص ۳۳   نه چو بود شاه نه چو بدین گو   ٤ هـ : .   نه چو بدین گوی

۱۲ — ۳۵   که روی زرد درنج کند . .   ٤ هـ .   که روی زرد درنج کند



۳ — ۳۹   چنان که ندیم تو گیلم   ٤ - هـ   چو دوام که ندیم تو گیلم

۸ — ۴۰   تو از ناز ~~خط~~ بار بی زرداغ ای   ٤ - هـ   تو از ناز تا کی بی کند . .

۱۴ — ۴۰   بل که تا ج سر تاج . . .   ٤ - هـ   بل چو ساقی سر تاج اول ذهر

س ۹ ص ۱۴ بنود دشتی چشمه‌ای همی بود بر کمان ابرو خرفسته چیز دشتی تاب

بنود دشتی و فسته شد همی بود بر کمان ابرو خرفسته خرفند دشتی تاب ع – ه

س ۸ ص ۱۴ وان بازشت خفته و ازنی ربوده آب ع – ه: وان باز شت چشمه واز...

س ۲ ص ۵۸ خواهی که بنماید ... ع – ه خواهم که بنماید...

س ۶ ص ۵۸ گزیرم زبانش غفت نفس تا برخفته در جهان نامه بس

گر بزنم زبانش غفت نفس تا برخفته در جهان نامه کسی ع – ه

س ۳ ص ۵۹ تا بارخ اوزنان زمان بگذرد ع – ه تا بارخ اوزنان زمان برد .

س ۱۶ ص ۶۴ با همین زنیب آید، نقیبان لگر (را زنگش) بیا ندگند گران آنجا تانه عشد

چه راه بیا یدیرون لگام شد دراه آن نقیبه با تلام ع – ه

س ۱ ص ۶۵ بتندید شاخ و برآمد درخت ع – ه بتندید شاخ برآورد درخت

بتندید بید و بید ابرزد

شاخ تندرخت برآورده



س ۳ ص ۶۵ که ترتیبان برد نام او اندر شمار در دیباچه عقیده وارده که شمار تحریف کلمه ...ست در اینجا در هر چند نقوشی، شمار را یک کلمه گمان برده و این جا شمال آورده اند لکن این که ... است شمار ... به کله شمار در جای دیده نشده است، گفتی ابتدا دو دام ... وارد و جد الجلو ... ملی در کتاب است))

س ۶ ص ۶۵ چو روزی که بودش سپه در گزین هم از ... بر زند ... تیغ

ع – ه چو روزی در این اوری که بایش ... در گزین

س ۲ ص ۷۶ منزل او به مرغش آید در دیباچه: ((اگر چه مرغش در نسخ نها آمده است لکن گمان میکنم چون شعرا این کلمه را با مرغزار قرین می آورند صحیح مرغزار است و مرغش غلط تصحیف است))

س ۹ ص ۷۶ چون دیره بگذر اندر گذشت . ع – ه چون دوازده بگذر اندر گذشت، مخفف دوازده

نزوه با دو فرنگ .

س ۹ ص ۷۶ راند بر بادگی اندر شو ۴– ه: راند بر بادگی اندر زو . زو دریا

س ۹ ص ۷۷ تنگ شو کو این بحر بادی است ۴– ه: تنگ شو کو که این بحر چاره‌گاه است، این شتی بارگاه است
س آخر ص ۷۸ از ترمی که او ترسم [illegible] ۴– ه: از [illegible] که او ترست [illegible]
س ۱ ص ۹۰ [illegible] ۴ ه: [illegible] . [illegible]

س ۲ ص ۹۱ سپه گشته چو [illegible] ۴ ه: سپه گشته چو [illegible]

س ۸ ص ۹۳ که خیر [illegible] ۴ ه: که خیر [illegible]
[illegible]

س ۶ ص ۹۲ رخصتی [illegible] ۴ ه: رخصتی [illegible]

س ۱۰ ص ۹۵ زمرغ [illegible] . . . ۴ ه: زمرغ [illegible] .

س آخر ص ۹۶ [illegible] ۴ ه: [illegible]

س ۱۱ ص ۹۸ چو ده [illegible] ~~[illegible]~~ ۴ ه: چو ده [illegible]
[illegible]

س ۶ ص ۱۰۰ ای [illegible] جهان : سر [illegible]

س ۷ ص ۱۰۳ [illegible] ۴ ه: [illegible] .

س ۳ ص ۱۳۰ [illegible] ۴ ه . . . [illegible]

س آخر ص ۱۰۲ — تا [illegible] ۴– ه: تا [illegible]

س ۹ ص ۱۰۵ اندر ایران [illegible] ۴– ه: اندر ایران [illegible]

س ۷ ص ۱۰۶ از لب [illegible] ۴– ه: از لب [illegible]
[illegible]

س ۶ ص ۱۰۸ [illegible] ۴– ه: [illegible] .
[illegible]

س ص ۱۰۷ بارگی خواست شاه [illegible] — . [illegible]

که کمان [illegible] :

بارگه خواست شاه (شاه) [illegible] برنشست [illegible] .



نام ....

شهرت ....

دبستان ....

دبیرستان ....

